

سیرنی

نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی شومی

تالیف دکتر عبدالحسین زرین کوب

فهرست مطالب

جلد اول

صفحه یادداشتها	صفحه فصلها	
	۷	گزارشنامه
	۱۱	مقدمه
۷۷۹	۱۷	۱. مثنوی درنی نامه
۷۸۸	۶۷	۲. مولانا و یاران
۷۹۱	۱۲۱	۳. با جمع مستمع
۷۹۶	۱۷۱	۴. زبان بی زبانان
۸۰۲	۲۳۳	۵. قافیه اندیشی
۸۰۹	۲۷۷	۶. قصه نی
۸۱۸	۳۴۱	۷. در قلمرو وحی
۸۳۳	۳۸۱	۸. از مشکات نبوت
۸۴۱	۴۳۷	۹. مقالات و دلالات
۸۵۶	۴۹۳	۱۰. عشق و معرفت
۸۶۵	۵۴۵	۱۱. عالم در انسان

جلد دوم

۸۷۴	۶۰۷	۱۲. انسان در عالم
۸۷۸	۶۵۱	۱۳. با شمع شریعت
۸۸۲	۶۸۵	۱۴. در جاده طریقت
۸۸۶	۷۲۱	۱۵. مقصد حقیقت
۸۹۳	۷۵۷	۱۶. سخن کوتاه: خاتمه
	۷۷۹	یادداشتها

صفحة فصلها

۹۰۱	راهنما
۹۹۵	ابیات مشوی در متن
۱۱۱۹	شواهد از دیوان کبیر
۱۱۲۱	ابیات یادداشتها
	فهرست آیات و کلمات قرآنی، احادیث و سنن، اقوال و کلمات
۱۱۳۳	بزرگان، ابیات، مصرعها و امثال
۱۱۴۹	کتابنامه
۱۱۵۵	راهنمای یادداشتها
۱۱۵۹	استدراک

فهرست بندها

۲۴۱ - ۲۶۷/۹	۹۱ - ۲۹/۱
۲۶۸ - ۳۰۰/۱۰	۳۰ - ۶۰/۲
۳۰۱ - ۳۲۶/۱۱	۶۱ - ۹۲/۳
۳۲۷ - ۳۴۵/۱۲	۹۳ - ۱۲۱/۴
۳۴۶ - ۳۶۱/۱۳	۱۲۲ - ۱۵۰/۵
۳۶۲ - ۳۷۵/۱۴	۱۵۱ - ۱۸۴/۶
۳۷۶ - ۳۹۱/۱۵	۱۸۵ - ۲۰۸/۷
۳۹۲ - ۳۹۹/۱۶	۲۰۹ - ۲۴۰/۸

مقدمه

با آنکه در بارهٔ مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی و شرح و تفسیر تمام یا اجزاء آن، کتابها و رساله‌های بسیار تصنیف شده است، هنوز — و شاید همواره — برای یک کتاب تازهٔ دیگر، که هر چند احیاناً از نکته‌های تازه خالی نباشد از داعیهٔ آنکه حرف آخر را درین باب آورده است خالی نماید، جایی هست؛ و آنچه نویسندهٔ این سطور را به اقدام بر تألیف این مختصر جرئت بخشید تمسک به شقّ ثانی این عذر بود و این امید که اگر کاروی از فایدهٔ شقّ اول عاری است باری چون قول خود را در این ابواب حرف آخر تلقی نمی‌کند اهل نظر در کاروی به دیدهٔ اغماض خواهند دید.

مثنوی کتابی است که از یک سو، به جهت اشتمال آن بر زبدهٔ معارف اسلامی و انسانی، فهم اشارات و دلالات آن بدون احاطه بر جوانب مختلف این معارف و شناخت مآخذ و اصول آن سخت دشوار است؛ و از سوی دیگر، بدانجهت که قسمتی از لطایف آن مبنی بر مواجههٔ وقت‌گوینده و تجارب روحانی خود اوست، ادراک آن معانی برای کسانی که با گویندهٔ همدلی و همجوشی روحانی ندارند و در آن اقوال به چشم معارف بحثی می‌نگرند تعذّر بسیار دارد؛ و این هر دو نکته مبنای شقّ ثانی عذری را که نویسندهٔ این الفاظ در اقدام به این تألیف دارد تبیین می‌نماید و نقصه‌هایی را که اهل طریق در آن خواهند یافت قابل توجیه می‌کند.

به علاوه کدام شارح و منتقد مثنوی هست که هر چند بارها این کتاب عظیم بی‌همال را با شرحهای گونه‌گونش خوانده باشد و سالها در باب مآخذ و مسائل آن تأمل و تحقیق کرده باشد، هنوز در یک مطالعهٔ مجدد آن با مسائل تازه مواجه نگردد و از برخورد با نکته‌هایی که در مطالعات مستمر سالیان با آن برنخورده بود در غرقاب حیرت و دهشت خویش مثنوی را کتابی احاطه‌ناپذیر، گریزان و نادست یافتنی نیابد؟ ازاینجاست که هرگونه اقدام در شرح و تفسیر درست مثنوی، با هر اندازه اطناب یا ایجاز و با هر مایه غور و تأمل، شارح و منتقد مثنوی را در

وضع و حال کسانی قرار می‌دهد که در تاریکی دست بر اندام پیل می‌نهادند و از اختلاف ادراک خویش هر یک حقیقت حال پیل را دیگرگونه می‌یافت. پیداست که توجه به این معنی به هیچ محقق منتقدی اجازه نمی‌دهد تا قول خود را درین باب حرف آخر بداند و هرگونه تفسیر دیگر را نادرست و ناشی از ناشناخت بخواند.

معهدا، این اثر عظیم مولانا، که برخی محققان آن را بزرگترین اثر عرفانی عالم در تمام اعصار خوانده‌اند، درخت پر بار تناوری است که محققان و شارحان با آنچه در شرح و نقد مآخذ و جستجوی منابع افکار و معانی آن انجام می‌دهند گویی ریشه‌های آن را می‌کاوند، زمین اطراف آن را بیل می‌زنند و اعماق خاک آن را می‌سنجند، اما اینگونه کندوکاوها به آنها کمتر این فرصت فرخنده را هم ارزانی می‌دارد که لحظه‌ی چند در سایه‌ی دلنواز آن بیاسایند. و آیا حال جوینده‌ی که بدون نیل به تجارب روحانی مولانا، درین گونه بررسیها صرف وقت می‌کند به حال آن مرغ بیپوده کاری نمی‌ماند که به قول خود مولانا عمر را در بستن و گشادن بند گره خرج می‌کند و هرگز مجال آن را نمی‌یابد که خود را ازین گره‌ها برهاند و به اوجها که آنسوی گره و دام اوست راه بیابد؟

شک نیست که بدون نیل به این اوجها نمی‌توان جو پاک و صاف روحانی مثنوی را تنفس کرد؛ ازین رو، ورای آنچه به ریشه‌های زمین پوی اجزاء مثنوی مربوط است، باید شاخه‌های آسمان‌گرایی آن را جست و از طراوت و عطر برگ و شکوفه‌ی زندگی افزای آن التذاذ و تمتع روحانی یافت.

اگر در این بررسی کوتاه، اندک مایه همدلی و همجوشی برای نویسنده حاصل شده باشد و چیزی از تجربه‌ی روحانی گوینده گه‌گاه در احساس و بیان وی انعکاس یافته باشد از آن روست که ورای جستجو در اعماق خاک این درخت برومند، لحظه‌ی چند در آرامش عاری از دغدغه‌ی سایه‌های نقره‌گین آن آسوده‌ام و جان و دل را تسلیم موسیقی ساحرانه‌ی نی‌نامه‌ی او ساخته‌ام، و از همین روست که این کتاب را با نی‌نامه‌ی او هم‌نوا یافته‌ام. این کتاب شرح یا نقد مثنوی نیست، پروازی جسارت‌آمیز در جو بی‌منتهای عطر و طراوت بی‌پایان درخت معنوی پرباری است که اگر ریشه‌ی آن نشو و نمای این شاخه‌های پرطراوت را موجب نمی‌شد از شناخت آن ریشه‌ها برای هیچ کس بهره‌ی حاصل نمی‌گشت.

بدون شک عطر و بوی مرموز و مجهول این شاخ و برگ انبوه جوینده‌ی را که می‌خواهد در سایه‌ی این درخت کشن بیخ و بسیار شاخ بیاساید و خود را تسلیم رؤیاهای دلنواز ناشی از سکون و صفای روحانی آن سازد، به دنیای غریبه‌ی می‌برد که با عالم حسی و با زندگی هر روزینه‌ی او فاصله بسیار دارد، و به او امکان می‌دهد تا واقعیت مزاحم و چالش جوی ادراک حس‌آخوربین را یک لحظه از پیش خاطر دور کند و با نفوذ در واقعیت درونی

خویش، در دنیایی که خاص عارفان و صالحان است، آنچه را در چشم آخرین شاید جز «بیاوهی بسیار برای هیچ» تلقی نمی‌شود در هشیاری وجدانی «از فریب رسته» ارزیابی کند. اینگونه ارزیابی است که زندگی حسی را هدف عالی می‌بخشد و انسان را ازین بست دنیایی که تمدن تکمه فشاری و فرهنگ تنازع بقای عصر ماشین آن را در امواج پوچی و دزدگی فلسفه‌های مادی بورژوازی مستغرق می‌دارد رهایی می‌دهد و در عین آنکه لحظه‌هایی چند وی را از واقعیت دور می‌دارد از اینکه به فریب و دروغ یک وجدان «فریب خورده» تسلیم گردد نیز ایمنش می‌دارد و به حیات وی تعالی و معنی می‌بخشد.

وقتی در سایه‌ی این درخت پر بار یک لحظه بغنوی و وجود خود را از هر دعوی و از هر آنچه ترا به خود پایبند می‌دارد خالی سازی، صدای نی مولانا را می‌شنوی که در افسون شکایت و حکایت خود ترا به افقهای نورانی تعالی می‌دهد، زندگی را در نظرت شور و گرمی می‌بخشد و آن را از توقف در یک دره‌ی اشک و آه به عروج بر یک قلعه‌ی سعادت و رضا بالا می‌کشد. در آفاق دنیایی که نی و نی‌نامه‌ی وی آن را بر روی تومی گشاید زندگی را در پویه و تپش بی‌انقطاع آن حس می‌کنی، از جمادی به نباتی می‌پویی، از نباتی در اقلیم حیوانی می‌روی، و از حیوانی تا عالم انسانی و آنچه ماورای آنست تمام افقها را پیش روی خود گشاده می‌یابی. آنگاه این زندگی که آن را دایم در سیر و تکاپوی کمال می‌یابی در نظرت نفع‌ی الهی می‌آید که از مسیر یک قوس نزولی و خط سیری که پابندی به خودی ترا به ژرفنای آن افکنده است در جهت عکس به سیر در قوس صعودی دعوت می‌کند. با موسیقی نی و قول و غزلی که سماع راست و هنرراستان است ترا در مراتب تعالی این عروج روحانی سیر می‌دهد، از آنچه خودبهای تست و دنیای ترا دنیای تنازع اضداد کرده است تصفیه‌ات می‌کند، ولادت تازه‌ی که شایسته‌ی خلافت الهی انسان است به تومی دهد، بقایی را که جز در آنسوی فنای از خودی بدان دسترس نیست برایت تأمین می‌کند، و مرگ را که هرگز پیش از آستانه‌ی گور جرئت رویارویی با آن را نداشته‌ی در مفهوم موت قبل از موت برای تو از لطف و طراوت حیات سرشار می‌سازد.

چون نغمه‌ی این نی سحرآمیز، ترا از سطح دنیای حس که دنیای خودبهاست به اوج دنیای عارفان، دنیای قدیسان و دنیای شهیدان که دنیای از خود رهایی است عروج می‌دهد، احساس تعالی در این اوج بلند که ترا بر فراز قلعه‌ی بام حیات انسانی متوقف می‌دارد بسا که به نوعی سرگیجه‌ات دچار می‌سازد، و در آن لحظه‌ی دشوار و تحمل‌ناپذیر تجربه‌ی روحانی می‌کوشی تا باز دست در خودبهای فراموش گشته‌ات بزنی و از اوج هوایی که سینه‌ات با خلوص و صفای جوهر آن آشنایی ندارد به حسیض دنیای خودبهای خویش بازگردی، و اینجاست که نغمه‌ی سحرآمیز نی را — که طنین نی‌نامه‌ی مولانا است — خاموش می‌یابی، تجربه‌ی خود را جز رؤیایی گریخته که در ظلمت خودبها مثل برق یک لحظه می‌درخشد و یاز خاموش می‌شود نمی‌یابی، اما نی مولانا

بشنواین نی چون شکایت می کند

۱ مثنوی درنی نامه

در بین آثار مهمّ ادب قدیم فارسی، شاید مثنوی معنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به مولوی و ملای روم تنها کتاب عمده‌یی در نوع خود باشد که برحسب معمول زمان، با حمد و بسم الله یا آنچه در ظاهر حاصل مفهوم بسمله و تحمید است آغاز نشده است و با اینحال، بررغم ناتمام ماندنش که خاموشی طولانی مولانا در اواخر عمر (۱۱۵ب) و مرگ ناگهانی وی در دنبال آن، کار وی را ناتمام گذاشت، (۶۷۲هـ.ق) نیز حاسدان و طاعنان وی به استناد قولی که می گوید **كُلُّ أَمْرِ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَ بِبِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ آتِرٌ [۱]** آن را از باب همین ابرماندنش مستحق طعن ندیده‌اند و این امر را که کتاب برخلاف رسم معمول با نام خدا آغاز نشده است، دستاویز خاصی برای طعن در آن نساخته‌اند. در واقع، تمام مثنوی هم، از آغاز تا پایان، تغزلی مولوی وارست با یاد خدا و با نغمه عشقی که عارف را در جستجوی او در آتش شوق و درد به ناله و فریاد می آورد و نغمه‌یی که با این شور و هیجان از دل عارف بیرون می آید، نمی تواند در قالب لفظ و عبارت اهل آداب و رسوم مقید مانده باشد.

الف

آغاز دفتر اول مثنوی، که حکایت و شکایت روح سالک عارف را در غربتکده دنیای حسّی از زبان نی نقل می کند*، جز با یاد خدا و جز در عشق وی ابتدا نشده است. و هر چند هم پایان آن در دفتر ششم، بی آنکه آخرین حکایت مثنوی چنانکه باید به سر بیاید، ناتمام می ماند، مثنوی در حقیقت ناتمام نیست و مخاطب مثنوی، با آنکه آخرین قصه کتاب را ناتمام می یابد، از پیش* چیزی از فرجام قصه و اشارتی از سیر آن را دریافته است* و از آن به کلی بیگانه نیست.

ب

مولانا، تمام آنچه را در مثنوی بیان آن را در نظر داشته است، در آنچه در طی دفاتر شش گانه مثنوی موجود است و حتی در همان ابیات آغازین دفتر اول* که «نی نامه» نام دارد

به بیان آورده است اما این را هم نشان داده است که بسیاری از آنچه راوی اینجا به زبان نیاورده است، آنکس که از نور جان بهره دارد می تواند، بی واسطه بیان و از طریق رمز و اشارت، از پیش خود در یابد و سخن ناگفته را با نور جان ادراک نماید [۲].

پ

تمام این شش دفتر نیز که طرز آغاز و انجام آن به هیچ اثر عظیم دیگر در تمام ادب عرفانی ایران شباهت ندارد، تفسیر گونه‌یی بر همان ابیات مستقل هجده گانه دفتر اول است که از قدیم «نی نامه» نام دارد، و مولانا جلال الدین که آن نی نامه را به صرافت طبع و بی آنکه از اول قصد «تطویل» و تفصیل آن را داشته باشد، ساخته بوده است (§ ۱۳ الف، ۵۳ ب) در طی آن، زبان حال نی و حکایت شکایت‌هایی را که نی به زبان رمز از حال خود وی ترجمانی می کند، با همان شور و اشتیاقی که هر عارف کامل برای بازگشت به مبدأ خویش و به آنچه زبان «نی» در اینجا از آن تعبیر به «نیستان» کرده است نشان می دهد، به بیان می آورد.

ت

این نی نامه، که مولانا نظم مثنوی را در دنبال آن، و در واقع با آوردن «قصه‌یی» که شور و شوق نی را برای بازگشت به نیستان تمثیل می نماید و چون موانع و عوایقی را که بین ما و این «بازگشت» حایل می شود به صورت رمز و اشاره در بر دارد، مولانا آن را «نقد حال ما» می خواند *، ادامه می دهد خود هسته اصلی مضمون تمام شش دفتر مثنوی را در بردارد. و آنچه مولانا را وامی دارد تا با نقل داستان «پادشاه و کنیزک» حکایت و حکایت نی و نی نامه را تفسیر نماید، درخواست و اصرار مرید و خلیفه محبوب او حسام الدین حسن بن محمد بن حسن اُرموی معروف به چلبی و ابن آخی تُرک (وفات ۶۸۳) است (§ ۵۳ الف و مابعد) که تا پایان بی پایان دفتر ششم، همین اصرار و مطالبه صادقانه او محرک واقعی مولانا در نظم و ادامه مثنوی است.

الف

گویی تمام آنچه مولانا به دنبال نی نامه و در ذیل همین اولین حکایت، که «نقد حال» خود مولانا و تمام کسانی که با او به نحوی خویشاوندی روحانی دارند نیز هست می آورد تکمله و تفسیر نی نامه محسوبست. و هر قدر مولانا ضمن ادامه کلام، تدریجاً پیش می رود، در طی بیان، نکته‌های تازه اما به هر حال مربوط به همین شکایت روح و حکایت شوق را مطرح می کند. و ضمن آنکه هر قول و اندیشه‌یی قول و اندیشه دیگری را به دنبال می کشد و خود وی این «جرّ جَرّ اِر کلام»

را که بر تمام عرصه ذهن و خاطر وی حاکم است نیز همه جا حس می کند، باز در طی این کلام پویا، دایم معنی‌های متناسب به ذهنش تداعی می شود و قصه‌ها و تمثیلات تازه در مسیر جریان سیال ذهنی وی برایش روی می نماید، و بی آنکه برای وی مجال توقف یا فرصت بازگشت به آغاز کلام باشد، همچنان در طی ساعتهای طولانی و مخصوصاً شبها، که آسودگی از دغدغه کارهای روزانه و رهایی از اندیشه احوال مریدان و مستفیدان به وی مجال بیشتر می دهد، این کلام پایان ناپذیر را مولانا در مجلسی از خاصان خویش املاء می کند. و آنچه بدینگونه به وجود می آید، در عین آنکه تفسیری از احساسات و هیجانات روحانی عارف سالک جهت بازگشت به عالم ماوراء حسی است، به تقریب سلسله «تداعی» و آنچه خود مولانا جرّ جَرّ اِر کلام می خواند (§ ۸۷ الف) سررشته‌درازی می یابد و کتابی بالنده و فزاینده می شود که خود آن می پوید و پیش می رود و کشنده اش ناپیدا می ماند، و بدین ترتیب، عالی ترین حماسه عرفانی عالم در زبان فارسی دری به وجود می آید.

اینکه مولانا مثنوی را در مجلسی که در آن عده‌یی از خاصان وی حاضر بوده اند املاء کرده باشد (§ ۶۳ الف و مابعد) از اشارت‌هایی که در جای جای مثنوی، راجع به مستمع و گوینده هر دو هست، برمی آید و در روایات منقول از حوزه یاران قدیم مولانا هم منعکس است.^۱ دولت‌شاه سمرقندی، مؤلف تذکرة الشعراء معروف، نیز با لحن مبالغه‌یی که غالباً در طرز بیان او هست بدان اشارت دارد.^۲ این رسم املاء کردن شعر در همان حین نظم کردن ارتجالی آن، در نزد بعضی دیگر از شعراء صوفیه نیز مذکورست، چنانکه در باب طرز انشاء قصیده تائیه ابن فارض مصری نیز، مولانا جامی نظیر این امر را از قول اصحاب ابن فارض در مورد او نقل می کند.^۳ و شیخ محمود شبستری هم در سبب نظم گلشن راز تصریح می کند که به درخواست یاران حاضر در مجلس، جواب سؤالهای اهل خراسان را در یک لحظه میان جمع بسیار، بی فکر و تکرار به نظم آورده است.^۴ و بعضی شعراء دیگر نیز بوده اند که اشعار خود را در همان حین نظم، به راویان یا کاتبان املاء و القاء می کرده اند.

این نکته که اشتغال روزانه غالباً مانع از نیل به فرصت و مجال کافی برای نظم مثنوی و ادامه آن بوده است، می بایست سبب شده باشد که گوینده

۱/۲- افلاکی، مناقب ۷۴۲/۲ ۲- تذکرة الشعراء/۲۱۸ ۳- نفحات الانس/۵۴۲

۴- شرح گلشن/۳۹

۲/۱ الف: ۳۵